

بله. دولت به سالن‌های خصوصی هم کمکی نکرد. چند نفر اولی که سالن‌های خصوصی تئاتر را تأسیس کردند، ریسک بزرگی را به جان خریدند و هم به لحاظ مالی و هم به لحاظ معنوی متضرر شدند. بعد از آن هم از طرف دولت به سالن‌ها کمکی نشد و فقط روی شان نظارت دولتی صورت گرفت. در آخر هم نتیجه‌اش این شد که خیلی از سالن‌ها استاندارد نیست و شرایطشان هم طوری شده که یک سری گروه‌ها یک مدت را به یک سالن می‌روند و مدتی بعد به یک سالن دیگر. در این زمینه خود سالن‌دارها هم مقصر نیستند چون بالاخره آن‌ها هم باید خرج خودشان را در بیاورند.

**✳ به نظر می‌آید که الان اکثر دانشجویان قصد دارند که تئاتر بخوانند تا تئاتر پلی باشد برای رسیدن به تلویزیون و سینما.**

در وجود ما این تفکر نهادینه بود که ابتدا باید استعداد بازیگری در بازیگر قوام پیدا کند و بعد او به روی صحنه برود. آقای زنجانی‌پور که چند شاگرد سال اولی را برای تئاترش انتخاب کرده بود، سر تمرین‌ها با جدیت می‌گفت که اگر این چند صحنه را امروز در آوردی، نقش برای تو، در غیر این صورت خداحافظ. آن زمان قضیه برای هیچکس شوخی نبود و همه برای به دست آوردن نقش تلاش و پویایی لازم را داشتند. من الان سر کلاس‌هایم از هنرجویان می‌پرسم که در یک برهه برایم بنویسید که چرا به رشته بازیگری آمده‌اید؟ جلسه بعد همه برایم بر گه‌هایی را می‌آوردند که ۹۰ درصدشان نوشته‌اند چون می‌خواهیم مطرح و شناخته شویم و مردم از ما عکس و امضاء بگیرند! به همین راحتی و صداقت. من واقعاً با آدم‌هایی به تعداد انگشتان دست روبرو می‌شوم که دل‌شان بخواهد با هنر چیزی را تغییر بدهند. بقیه همه فکرشان جای دیگری است.

**✳ فکر می‌کنید که چرا طی یک، دو دهه اخیر تفکر هنرجویان بازیگری به این سمت رفته است؟**

به نظرم تا حدودی اقتضای مسائل اجتماعی هم هست. من دلیلش را فقط پای تبلی نمی‌گذارم. یک جریانی با تکنولوژی آمده که خیلی چیزها را از جوان امروز ما گرفته است. من در دوران دانشجویی تمام جذابیت و علاقه‌ام این بود که کمک هزینه دانشگاهم را بگیرم و برای خرید کتاب به کتابفروشی‌های روبروی دانشگاه تهران بروم. الان چنین تفکری در جوان‌های ما از بین رفته و آن‌ها حاضر نیستند که ۴۰ هزار تومان خرج دیدن یک تئاتر کنند اما ۹۰ هزار تومان می‌پردازند تا یک ساعت در یک کافی شاپ بنشینند و گپ بزنند.

**✳ پس چه اتفاقی افتاد که بالاخره تصمیم گرفتید به سمت کارگردانی در تئاتر بروید و چرا برای اولین کارتان نمایشنامه "کافه پولشری" آن‌و تزر را انتخاب کردید؟**

من هیچ وقت دغدغه کارگردان شدن نداشته‌ام

و هنوز هم ندارم. من حتی در مقام بازیگر هم فکر می‌کنم که تئاتر یک کار گروهی است که کارگردان یک آدم باهوش است که از تخصص همه استفاده می‌کند و در نهایت یک سری چیزها را از فیلتر خود عبور می‌دهد. اولین اثری که نام من در آن با عنوان کارگردان آمد، نمایشنامه خوانی اثر "قضیه متران پاژ" نوشته الکساندر و امپیلوف بود که در آن یک تیم فوق‌العاده متشکل از آقایان حسن پور شیرازی و سیروس ابراهیم‌زاده نمایشنامه خوانی می‌کردند. آن نمایشنامه خوانی به نفع زلزله‌زدگان آذربایجان انجام شد و کار بسیار موفقی هم بود. بعد از نمایشنامه خوانی "قضیه متران پاژ" برای اجرای آن متن روسی ایده‌های خیلی جالبی داشتم چون متن بسیار با مزه‌ای بود و خیلی خوب با شرایط جامعه ما آداپت می‌شد. آن نمایشنامه یک متن ۸ پر سوناژی بود که ۸ بازیگری که من در ابتدا برایش چیده بودم، در ۵ تیپ بودند. همه این‌ها مستلزم بودجه زیادی بود که هر چه بالا و پایین می‌کردیم، می‌دیدیم که بودجه آن تأمین نمی‌شود. در آخر با یک تهیه‌کننده به توافق رسیدم و یک تیم فنی پشت صحنه متشکل از همه اعضای فنی "کافه پولشری" به علاوه رضا مهدی‌زاده را آماده اجرا کردم که بازیگر نقش اول نمایش دو، سه روز قبل از شروع تمرینات یادش آمد که متن روسی دوست ندارد! البته ایشان بعد از آن سراز یک سریال در آورد. این اتفاق توی ذوق من خورد و باید یک بازیگر جایگزین می‌کردم که



چهره باشد و بتواند بفروشد چون در غیر این صورت بحث تهیه‌کننده به میان می‌آمد و بودجه نمایش. این جالش یک مقدار مرا اذیت کرد و در نهایت تصمیم گرفتم که مدتی بی‌خیال آن نمایش شوم. در همان روزهایی که من از اجرای نمایشنامه "قضیه متران پاژ" منصرف شده بودم، آقای اصغر نوری یک متن ترجمه را برای من فرستاد و من خواندم. یک آقای جوانی قرار بود آن را کارگردانی کند و از

من هم به عنوان بازیگر دعوت کردند که در نهایت آن نمایش به سرانجام نرسید و متوقف شد. بعد از آن آقای نوری گفت که این متن خیلی حیف است و من تصور کرده بودم که کار می‌شود و شما آن را بازی می‌کنید. مدتی گذشت و در یک جایی آقای نوری را دیدم و گفتم که خودم می‌خواهم متن "کافه پولشری" را کار کنم و ایشان هم خوشحال شد و قبول کرد. در نهایت سال قبل مراحل تولید این تئاتر کلید زده شد و کارهای مجوز آن را انجام دادیم تا این که برای امسال آماده اجرا شد.

**✳ چرا برای اولین تجربه کارگردانی روی صحنه، اجرای یک نمایشنامه مونولوگ را انتخاب کردید؟**

صادقانه بگویم که وام‌دار توانایی‌ام در بازی مونولوگ هستم. قبلاً تجربه بازی مونولوگ داشته‌ام که جدیدترین‌اش در نمایشنامه "سه گانه اورنگ" به کارگردانی آقای محمد حاتمی بود. قبلاً در آن جا هم خودم رابه تیم اجرایی اثبات کردم. به خاطر دارم که آقای یاراحمدی دوست داشت اول مونولوگ آن نمایشنامه را عوض کند اما من آن را در حضور آقایان حاتمی، یاراحمدی و نادری اجرا کردم و همه اذعان کردند که یک اتفاق جدید رخ داده و پذیرفتند که مونولوگ به همان شکل اجرا شود. به نظرم در وهله اول متن باید این بضاعت مونولوگ گفتن را داشته باشد و بعد بازیگر بتواند آن رابه خوبی هدایت کند تا تماشاگر گریز نشود. بعد از مشاوره گرفتن از خانم شیوا اردویی، اولین تمرین‌هایم را با آقای علی بوستان به عنوان طراح صدا و موسیقی انجام دادم چون اعتقاد داشتم که این نمایش به طراحی صوت و موسیقی احتیاج دارد. آقای بوستان در صحبت‌هایمان یک پیشنهاد با مزه ارائه داد که برای نمایش صدای ذهنی بگذاریم. مثلاً علی بوستان پیشنهاد کرد که زمان زیر گرفته شدن مرد توسط کامیون، صدای کامیون بگذاریم. علی بوستان مثال‌هایی آورد که فکر مرا به سمت شیوه اجرای فانتزی برد که نمی‌خواستم نمایشم فانتزی شود. بنابراین به آقای بوستان گفتم که دوست دارم شیوه رنالیسم کار در بیاید چون می‌خواهم حرفی که نمایش دارد می‌زند، کاملاً روی مردم تأثیر بگذارد. بعد از آن خودم به این نتیجه رسیدم که نمایش را با این تحلیل جلو ببریم که هر آدمی یک ماسک و نقاب دارد که دیگران آن را نمی‌بینند. در واقع ذهن آدم ناخودآگاه حرف‌های خصوصی خودش را می‌زند اما دیگران آن را نمی‌شنود که ما تصمیم گرفتیم آن فکرهای ذهن را به نریشن تبدیل کنیم، به طوری که روی کلام بازیگر قرار گیرد. خداراشکر که تا به حال به مشکلی بر نخورده‌ایم. این اتفاق خودش باعث می‌شود که مونولوگ به لحاظ رنگی و حسی تفکیک شده و پاساژهای آن مشخص شود. البته من هنوز هم خیلی از اتفاقات نمایش را تغییر می‌دهیم تا اجرای هر شب بهتر از اجرای شب گذشته شود.